نام حق
در مطبع نامی منشی نولکشور

بسم اللہ الرحمن الرحیم

توحید باریتعالی

نام حق بر زبان ہمے رانیم — کہ بجان و دلش ہمے خوانیم

ملک و صانع و قدیم و حکیم — خالق و رازق و رؤف و رحیم

ہرچہ ہست از بلندی و پستی — ہمہ زو یافت صورت ہستی

طاعت اوست فرض عین شدہ — بر ہمہ خلق ہمچو دین شدہ

داد ما را کتاب تا خوانیم — کرد ما را خطاب تا دانیم

ہرچہ او گفت آن کنیم ہمہ — طاعت او بجان کنیم ہمہ

انچہ او گفت غیر آن کردن — نیست سودی بجز زیان کردن

روز و شب طالب قبول وییم — پیرو امت رسول وییم

نعت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

شکر حق را کہ پیشوا داریم — پیشوائے چو مصطفی داریم

مہتر و بہتر و گزین ہمہ — سرور و خاتم نگین ہمہ

او شریعت بیان کند مارا — او طریقت عیان کند مارا

صلوات خداے بروی باد | تا بروز جزا بپاے باد
است او دو دوستدار و بیم | دوستدار چهار یار و بیم
چون ابوبکر و عمر عثمان | مرتضے دان علیهم الرضوان
رحمت حق نثار یار انش | باد و بر جمله دوستدار انش

آغاز کتاب مستطاب واعتذار از جانب مصنف کتاب

اے مصلے بیا طهارت کن | خانهٔ دین خود عمارت کن
چون بیاری طهارت ظاهر | باطنت نیز حق کند طاہر
آن طهارت که قسم جسم آمد | ظاهرت را همه سه قسم آمد
تن بغسل و وضو چو پاک کنے | آب گر نیست قصد خاک کنی
شرح این هر سه نوع را گویم | زانکه چوگان شرع را گویم
در طهارت فریضه و سنت | بر تو خوانم روان ولی منت
پس بیان نماز و روزه کنم | توشهٔ عمر گنج روزه کنم
آب دست و نماز باید کرد | دل مقام نیاز باید کرد
روز محشر که جان گداز بود | اولین پرسش نماز بود
پس بکن در نماز با تقصیر | تا دران روز باشدت توقیر
خود ستائی چه بس نکو گفتست | درمعنی نگر که چون سفتست
غم دین خور که غم دین ست | همه غم ها فروتر از این ست
غم دنیا مخور که بیهوده ست | هیچکس در جهان نیاسوده ست
من بعجز و قصور معترفم | نے چو نادان احمق و خرفم
پیش ازین گفته اند اہل سلف | عذر من صنف قد استهدف
لیک بر قدر خویش کوشیدن | به زبیکار رے و خموشیدن

من بقدر مجال کوشیدم	نقد را برد نظم پوشیدم
نکنی عیب گر تو تو استی	کهنه و خلعه بپوشانی
اسپ تازی اگرچه بتازد	لائق خر خویشتن نپسندد
صد و هفتاد بیت ده بابست	لائق روزگار اصحاب ست
هو تجرد دلپسند افتاد ست	لاجرم بی نظیر افتاد ست
این ترا یادگار از شرف ست	نام او در جهان اهل ظرف ست
از نجار است مولد و نسبش	نور خراسان علوم مکتسبش
یا الٰهی بده تو توفیقم	راه بنما بسوی تحقیقم

باب اول در بیان وضو و این مشتمل ست بر چهار فصل

فصل اول در فرائض وضو

در صباح و رواح و لیل و نهار	در وضو نیست جز فرائض چهار
شستن روی و دست و مسح سر	شستن پای نیز معتبر ست
ربع سر مسح فرض باید دید	لازمش همچو فرض باید دید

فصل دوم در سنتهای وضو

سنت آب دست ده باشد	هر که دانست مرده باشد
شستن دست پیش مسواک ست	نام حق گفتن از دل پاک ست
مضمضه مسح گوش و استنجا	بسم الله شستن اعضا
نیز انگشت پای را تخلیل	سنت آمد و لطفی بی فصل
باز تخلیل لحیه استنشاق	گفتم این جمله را علی الاطلاق
عضو گر تر کنی بمو انبود	راندن آب جزو و اشود

فصل سوم در مستحبات وضو

تحریک فیضان لوح و قلم: محمد ساجد رضا قادری رضوی کٹیہاری

در وضو شش از مستحبات است
نیت و نزدان پس سوا لاست

همه سر مسح و آنگهی ترتیب
بمیامن بدایت از تا دیب

گر تو مسح از سر عمل گیری
مسح گردن ازین قبل گیری

فصل چہارم در مکروہات وضو

آب اندر دہان و در بینے
بکف چپ کراہیت گر بینے

آب بر روی سخت تر کردن
عورت خویش را نظر کردن

خوی در آب ہشتن از عمدا
سخن اندر مقام استنجا

ور تو بینے براست افشانے
در میان کراہیت مانے

ہر کہ این شش کراہیت داند
دائم اندر رفاہیت ماند

باب دوم در بیان شکنندہای وضو

انچہ از پیش و پس عیان گردد
آب دست تر از زیان گردد

مگر آن باد کان ز پیش بود
کہ وضو ہم بجاے خویش بود

ریم و خون گر روان ہمی باشد
قی کنی پر دہان ہمی باشد

خواب تکیہ زدہ وضو شکند
تکیہ بر خواب ہیچکس نکند

قہقہہ در نماز و بیہوشے
باز دیوانگے و مدہوشے

ہر کرا شد مباشرت فاحش
فرج بر فرج و ایر در بالش

باب سوم در غسل و آن مشتملست بر سہ فصل فصل اول
در بیان فرائض غسل

ہر کہ با دانش و تمیز بود
فرض در غسل او سہ چیز بود

آب در بینی و دہان کردن
بر ہمہ عضو خود روان کردن

فصل دوم در بیان سنتہاے غسل

سنت غسل جملگی پنج ست — یاد گیرش که بهتر از گنج ست
شستن دست و فرج باید پیش — دور کردن نجاست از تن خویش
پس وضو ساختن ز بهر خدا — شستن تن سه بار سر تا پا
آن زنانی که موی را بافند — شاید آن موی را نه بشگافند
در رنگ موج آب را رانند — بافته خشک همچنان مانند

فصل سوم در بیان مقدار آب وضو و غسل

لیکن اسراف بار مجانی — چون ولا تسرفوا همی خوانی
تلف آب چون روا نبود — تلف عمر چیز خطا نبود
در وضو آب یک من و نیم ست — غسل را چار من ز تعلیم ست
در وضو کن به نیم استنجا — دار مردست و پیروی یمین را
پس بدان نیم من که می ماند — پای شوید ترا بگه می داند
همچنین گیر غسل را تعلیم — بر سر خویش ریز دو من و نیم
هست این احتیاط در خانه — که بود آب تو به پیمانه
در تو ای خواجه بر لب جوئی — نیست اسراف هر چه شوئی

باب چهارم در بیان آنچه غسل را واجب میکنند

گر تو خواهی که شرع آموزی — بایدت جد و جهد و دلسوزی
آنچه از وی سوال خواهد بود — پس ز دیگر ملال خواهد بود
در طلب کردن حقیقت کار — از خدا شرم دار و شرم مدار
غسل از پنج چیز فرض شود — بر تن زن و مرد همچو فرض شود
چون شود پاک زن ز حیض و نفاس — غسل واجب شود بشرع و قیاس
هر زنی را که گم شود ایام — غسل باید بهر نماز مدام

مرد را چون ذکر چنان گردد — که در اندام زن نهان گردد
غسل واجب شود از آن حالش — گرچه زان حال نیست انزالش
غسل واجب کند جنابت هم — بر زن و مرد ای مدار کرم

باب پنجم در بیان تیمم

چار چیز ست در تیمم فرض — میدهم مر ترا بدانش عرض
نیت و قصد خاک ای سرور — خاک از جای پاک ای مهتر
نیت اینست گر نمی دانی — که نمازت مباح گردد اینی
چون زدی هر دو پنجه را بر خاک — پس بمالش بر و که گردی پاک
پس دگر بار پنجه زن در حال — هر دو ساعد بمرفقین بمال
در تیمم فریضه این چارست — که ترا زین چهار تا چارست
نزد ما شرط نیست استیعاب — در تیمم تو نکته را دریاب
هرچه آن ناقض وضو باشد — ناقض اندر تیمم او باشد
وانکه قادر شود بر آب طهور — زو شود در زمان تیمم دور
هر که میلی ز آب دور بود — این تیمم ورا طهور بود
ور بود آب کمتر از میلی — نیست در نار وایش تعلیلی
میل در شرع ثلث فرسنگ ست — گر ترا دانش ست و فرهنگ ست
ثلث فرسنگ هست چار هزار — از قدمهای اشتر ای هشیار

باب ششم در بیان نماز مشتمل بر چهار فصل فصل اول در بیان فریضهای نماز

هر که او طالب لطیفه بود — مقتدا ایش ابو حنیفه بود
او در اسلام صوفی و صافی — در شریعت وفی و هم وافی

بشنو از من بیان مذهب او	زانکه صافی ترست مشرب او
ضبط کن این دو شش فریضه کنون	شش درون نماز شش بیرون
تا نماز تو با نوا گردد	فرض و نفلت همه روا گردد
آنچه بیرون کنون ترا گفتست	عرض دارم که موضع عرض ست
نیت ست و طهارت و تکبیر	پوشش عورت و مکان طهیر
غم اسلام بایدت خوردن	روی هم سوی قبله آوردن
شش دیگر در اندرون نماز	فرض گیر و نماز کن به نیاز
آن قیام و قرات ست و رکوع	قعدهٔ آخرین و سجده خضوع
پس برون آمدن فریضه شناس	از نماز ای مدار عقل و قیاس

فصل دوم در واجبات نماز

واجبات نماز ها هفت ست	زانکه از مصطفی چنین رفتست
فاتحه ضم سورهٔ قرآن	در دوی اول از فریضه بخوان
لیک اندر تطوع و سنت	سوره با فاتحه مکن ضنت
کاخرش چو اولین باشد	سوره با فاتحه قرین باشد
در بلندی بلند باید خواند	وانچه پست ست پست باید خواند
قعدهٔ اول از وجوبات ست	باز در آخرین تحیات ست
نیز در وتر شد قنوت عیان	باز تعدیل جمله ارکان
لیک در عید واجب افزاید	زانکه تکبیر عید می باید

فصل سوم در بیان سجدهٔ سهو

سجدهٔ سهو با تلاوت هم	واجب آید باتفاق امم
واند آن کس که حسبتی دارد	واندرین بر او نیستی وارد

سجدهٔ سهو را بیان کردن	وانچه مشکل بود عیان کردن
گر کسی فرضی را کند تاخیر	یا کند ترک واجب از تقصیر
سجدهٔ سهو را چو ساز کند	جبر نقصان آن نماز کند
ای مصلی بهر دو دست سلام	گوئی وانگه بیار سجده تمام
اینچنین ست مذهب نعمان	او تبقوی چو بوذر و سلمان
از یکی سهو ور دو سجده بس ست	شرع آموز گر ترا هوس ست
هر امامی که مقتدی باشد	سهو او سهو مقتدی باشد
مقتدی را که سهو افتاد ست	سجدهٔ سهو او نه معتاد ست
سهو او را امام بر گیرد	طاعت او خدای بپذیرد

فصل چهارم در بیان سنتهای نماز

سنت اندر نماز آمد بیست	ده از آن قولی ست و ده فعلیست
آنچه قولیست هست استفتاح	بعد از آن در اعوذ گشت فلاح
زان پس تسمیه ست و آمین ست	سمع الله گفتن از وی ست
سمع الله امام بر دارد	مقتدی ربنا لک آغازد
باز تسبیح در رکوع و سجود	نیز تکبیر در هبوط و صعود
فاتحه در دوی اخیر از فرض	گیر سنت ولی نگیر از فرض
پس برون آمدن بلفظ سلام	نزد ما سنت ست در اسلام

سنتهای فعلی نماز

سنت فعل در نماز ده است	یاد گیرش اگر ترا شره است
هست رفع الیدین تا اذنین	وانکه بر جای سجده دار دو عین
بعد از آن دست راست را بر چپ	نهی زیر ناف بهر ادب

مر زنان را جمله این احوال — دست بر سینه بود همه حال
دست بر زانو نه در رکوع بنه — پشت هموار دار و کوز منه
سجده آرید درمیان دو کف — شکم از ران دور و دست از دف
نیز بر پاے چپ نشست کنی — سر انگشت سوئے قبله کنی
باز گردان تو روی وقت سلام — به یمین و یسار خویش تمام
گر کسے بر تو شبهت اندازد — مستحب را ز سنت انگارد
ای دلت پر ز نور و ز حکمت — مستحب دور نیست از سنت
بعد ازان هرچه هست آدابست — یاد گیرش که نسخه کمیاب ست

باب هفتم در نماز هاے فرائض شبانه روزے

انچه فرض ست در شبا روزی — هفده رکعت بود گر آموزی
دو بصبح و چهار پیشین ست — چار در وقت عصر تعیین ست
سه بشام و چهار در خفتن — زین نکوتر نمی توان گفتن
وتر از واجبات مے دارند — هر همه واجب ست بگزارند

باب هشتم در بیان سنتهای موکده شبا روزے

علما گفته اند بے شبهت — هست سنت دوازده رکعت
شش به پیشین گزار و دو بصبح — دو پس از شام دو بخفتن در
سنت خالص صلوة اینست — انچه هست از موکدات اینست
غیر ازین هرچه هست نافله است — خواجه ما امیر قافله است

باب نهم در بیان روزه ماه رمضان

نیست در حکم شرع گردانی — روزه جز قهر نفس شهوانی
از جماع و شراب دور شدن — خور همه خوردنی لعور شدن

فرض و ان جمله روزه را نیت — تا بیابی ز روزه امنیت
نیت روزه گر ادا نبود — در قضا جز بشب روا نبود
لیک در و قتے و نوافل را — تا بہ پیش از زوال ہست روا
ہمچنین گر خلال طلب نکنی — نیت روزه جز بشب نکنی
مگس و پشه در گلو چو برید — نیست نقصان روزه تو پدید
گر کسے رگ زد و حجامت کرد — ہمی نشاید ورا ملامت کرد
نمک و سرکه گر دہان بچشید — روزه باقیست گر فرو نکشید
روزه باقی بود و لے مکروه — از کراہت مباش بی اندوه
در کنی مسح روغن و سرمه — بر سر و چشم نیست جرمه
نان کر از بہر طفل میخاینند — علما اندرین چه فرمایند
گر ضرورت بود روا باشد — بو ضرورت چنین خطا باشد
بفراموشی ار کنی و خوری — ہست ہر دو بر اہنی و مری
روزه تست ہمچنان باقی — گر تو سیر و گر تو مشتاقی
در بقصد ست خوردن و کارت — لازم آید قضا و کفارت
گر خوری انچه زو غذا نبود — بر تو لازم بجز قضا نبود
ہمچو سنگ و کلوخ و آہن و ردی — بنو ذرین قبل گل سر شوے
در تطوع اگر شروع کنی — پس رجوع از برائے جوع کنی
تا تو ادائے اداش باید کرد — نزد نعمان قضاش باید کرد

باب دہم دربیان کفاره روزه رمضان

گر کسے قصد کرد در خوردن — بنہار و مجامعت کردن
شصت مسکین طعام باید داد — یا یکے بنده کردنش آزاد

یاد و مہ روزه را بپا بے دار	تا نشوی از حیات برخوردار

خاتمه

از برائے تو اینقدر گفتم	یاد گیرش که مختصر گفتم
هرکه این را بصدق بر خواند	واجب و فرض و نفل حق داند
نود و سه بر فزنت و ششصد سال	از وفات رسول تا امسال
نیمهٔ از جمادے الاول	بود کاین نظم گشت مستکمل
رحمت حق نثار خواننده	باز گوینده و رساننده

تمت

هر زنے را که گم شود ایام	غسل باید بهر نماز مدام

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که نسخه جامع مسائل ضروری نماز و روزه موافق مذهب امام ابی حنیفه رح علیه الثنا والتحیة موسوم به نام حق از تصنیف مولانا شرف الدین بخاری عفی عنه الباری بمطبع فیض منبع نامی گرامی جمهور منشی نولکشور صاحب واقع شهر کانپور بماه اگست سنه ۱۸۸۵ء مطابق ماه شوال سنه ۱۳۰۲ هجری طبع گردید